باب ششم در ضعف

بالفتح ضد القوة والضم فیه لغة و پیری قال

اصحاب التواریخ اول من شاب ابراهیم عم فلما رای شعرة بیضاء فی لحیته قال ما هذا یا رب قال الله تعالی نور و وقار

فقال رب زدنی نورا و وقارا **حکایت** با طایفه دانشمندان در جامع دمشق قدیم بحثی بیا الوحدة همی رفت

فی بعض النسخ همی کردم والمعنی المراد واحد ناگاه جوانی از در درای فی بلب الجامع درآمد ای دخل و گفت درین میان ای فیما بینکم

کسی هست که فارسی داند فما منکم اشارت بمن کردند گفتم چه حالت گفت پیری صد و پنجاه ساله ای شیخ کبیر قد بلغ سنه الی ماته

و خمسین سنه در حالت نزعست فی حال الاحتضار و بزبان فارسی چیزی میگوید لا یفهم و مفهوم بالکسر ما یفهم ما کرده ای

لا یصیر معلوما مالنا اگر بکرم قدم رنجه شوی کنایت عن المشی بالاقدام للنجی مزد بالضم والسکون بمعنی الثواب یابی حکایت

و بلغتش بلکه وصیتی بیا الوحدة کند چون ببالینش فراز رسیدم فلما وصلت الی وسادته این بیت میگفت **قطعه** دمی چند

گفتم فیه تقدیم و تاخیر برآرم بکام ای فی تحصیل المرام دریغا که بگرفت راه نفس و لم یعط العمر دریغا که بر خوان الوان عمر ای

علی سفرة النعم المختلفة الالوان العمر دمی خورده بودیم گفتند بس وما حلونی ان الکل مستوفیا معنی این بیت بمعنی الکلام المنظوم

فبتناول البیتین بعربی علی وجه الترجمة با شامیان ای الذین کانوا عند المحتضر همی گفتم تعجب میکردند که در کلام هذا انه

یدل علی الناس مع طول عمره کما قال از عمر دراز و تاسف او بر حیوة دنیا قال النبی عم ما ذا شاب ابن آدم تشب فیه

خصلتان الحرص و طول الامل گفتم چگونه درین حالت ای النزع الروح گفت چه گویم **قطعه** ندیده خطاب گویم

سختی بالیا المصدری بمعنی رسیدن بیا الوحدة که از دهانش بسکون النون والشین للوزن بدر میکنند بضم الکاف و فتحها

الاکثر چون دندانی بسنانی ای فیاس کن که چه حالت بود بفتح الواو در آن ساعت مرهون که از وجود عزیزش

بدر رود جانی ای یخرج روح جسد گفتم تصور مرگ ای فکر الموت از خیال بدر کن و وهم را بطبیعت مستولی مگردان

که فیلسوفان ای الحکما گفته اند مزاج گر مستقیم بود بفتح الواو اعتماد و بقا را نشاید ای لا ینبغی للاعتماد علی البقا

کنایة عن الفرح

و مرض

و مرض اگر چه هایل الخوف بود دلالت کلی بر هلاک نکنند ثم قال المصاحب اگر فرمایی طبیبی را بخوانیم تا معالجه کند که بسکون الهاء

98 نوی گفت هیهات **مثنوی** خواجه در بند نقش ایوان قدم است ای خانه از پای بست بالبا الفارسی

الاساس ویران است فلا فائدة فی النقش و المعنی اذا افرط المزاج لا ینفع العلاج دست بر هم زند طبیب ظریف که عالمه بطریق الموت

چون خرف بفتح الخاء المعجمة و کسر الراء المهملة صفة مشبهة بالترکی بوناسی بیند افتاده حریف بالمهملتین فلا یکون علاجه پیر مردی

بیا الوحدة حکایه نزع میکند بالبدن الی مفارقة الروح و پیر زنی ای المرأة العجوزة صندلش می مالید فانه کثیر الخلط بماء الورد

بخالط فهی مالید علی الراس و القدم لدفع الصداع و الحرارة چون مخبط ای مختل اعتدال مزاج بسبب المرض القوی اوا اوهام نه عزیمت و اندر

الغرام و هی بالفارسیة افسون اثر کند نه علاج **حکایت** پیر مردی حکایت میکند که دختری بیا الوحدة خواسته بودم و حجره

و جهها و غیره بگل بضم الکاف الفارسی آراسته و بخلوت با او نشسته و دیده و دل برو بسته لفظ بودم مقدر فی المواضع الثلاثة و شبهای

دراز نخفتی با الحکایة و بذلها جمع بذله بالفتح والسکون و لطیفها عطف تفسیری گفتی مثل با الخفتی تا باشد که وحشت و نفرت نکند فاعله

ضمیر دختر و موانست پذیرد بمعنی سلسله از آن جمله شبی همی میگفتم که ای الحکایة بلندت یار بود بسکون الواو و چشم دولت بیدار

بیته بود که بصحبت پیری افتادی پخته صد الحیة بنیک و بدآزموده فی الدنیا که حق صحبت بداند یکی الما شرط مودت بجای آرد مضارع

آوردن مشفق اسم فاعل من الشفقة و مهربان عطف تفسیری خوش طبع و شیرین زبان و صفات ترکیبیات **مثنوی** تا توانم

دلت خطاب للمتکبر بدست آرم کنایة عن کمال المراعاة و ورنیازارم مضارع آزردن والیاء للخطاب و المیم للمتکلم نیازارم بفتح النون

مضارع منفی منه و ذلک بکسر النون و سکون الواو بمعنی الحاجة فقد اعطاء اذ لا یوجد القافیة آرد و هذان البیتان من المثنوی

گر چه طوطی ای مثله شکر بود بفتح الواو خورد نشست الیاء للخطاب و ضورتش اسم مصدر بالترکی بیشی و قد یراد بالطعام و هو المراد

هنا ای لو کان طعاما سکرا کالمیتها جان شیرین فدای پرورشت ای فعل تحصیل شکر و لو بتغذیة الروح اللذیذة گرفتار

امدی بدست جوانی معجب بکسر الجیم اسم فاعل من العجب ای متکبر بمعنی هو متعارف فی الاستعمال و قال فی مختار الصحاح و اعجب بنفسه و برایه

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 1